



COPYRIGHTS

© 2020 by the authors. Licensee National Studies Journal. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

***Historical Self-Awareness and Identity Formation in
the Context of Iranological Narratives
(Qajar and Pahlavi Era)***

Reza Bigdelou*E-mail: bigdelor@gmail.com**Seyed Mahmoud Sadat Bidgoli****E-mail: sadat@ri-khomeini.ac.ir

Received: 2024/03/27

Revised: 2024/03/01

Accepted: 2025/03/10

Doi: 10.22034/RJNSQ.2025.450096.1586

Abstract

Today, national identity and its relationship with sub-national and transnational identities has become a problem for many societies and the nations, so that it is generally referred to as a crisis. With Iran's entry into the modern era, identity has become a problematic issue. One of the important factors that have had a significant impact on the identity formation of Iranians is the discourse of Orientalism. Oriental studies are the main source of producing ideas and concepts about the nature of oriental societies, including Iran, and are more or less used to identify and analyze these societies. Orientalism and its technical tools such as linguistics and archaeology, brought out some forgotten dimensions of pre-Islamic Iranian civilization and culture from the dust of time and history and presented its achievements in the form of historical narratives. This article, with the method of historical analysis, seeks to answer the question, what has been the function of Iranian studies discourse in historical self-awareness and modern Iranian identity construction? The findings of the research indicate that in the modern era, the modern identity of many ancient Iranian buildings was redefined by Orientalism. Relying on Greco-Roman, Persian-Arabic works and sources, archeological excavations and reinterpretation of ancient lines, the grand historical narratives flourished in the context of this discourse and became a basis for the historical self-awareness and identity formation of Iranians.

Keywords: Orientalism, Iranology, Identity, Historical Self-awareness.

* Associate Professor of History, Research Institute of Police Sciences and Social Studies, Tehran, Iran. (Corresponding Author).

** Associate Professor of history, Department of History, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran.

خودآگاهی تاریخی و هویت‌سازی در بستر روایت‌های ایران‌شناسی (عصر قاجار و پهلوی)

نوع مقاله: پژوهشی

رضا بیگدلو*

E-mail: bigdolor@gmail.com

سید محمود سادات بیدگلی**

E-mail: Sadat@ri-khomeini.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۰

چکیده

هویت ملی و نسبت آن با هویت‌های فراملی و فراملی امروزه به معضل بسیاری از جوامع و ملت‌ها تبدیل شده است؛ به‌طوری‌که عموماً از آن با تعبیر بحران یاد می‌شود. با ورود ایران به دوران مدرن، هویت به مسئله‌ای پیچیده تبدیل شده است. یکی از عوامل مهمی که بر هویت‌سازی ایرانیان تأثیر گذاشته گفتمان شرق‌شناسی است. پژوهش‌های شرق‌شناسی منبع عمده تولید نظریات و مفاهیم در باب ماهیت جوامع شرقی از جمله ایران بوده و برای شناخت و تحلیل این جوامع کمابیش به‌کار گرفته می‌شود. شرق‌شناسی و ابزارهای فنی آن چون زبان‌شناسی و باستان‌شناسی، برخی ابعاد فراموش‌شده تمدن و فرهنگ ایرانی پیش از اسلام را از غبار زمان و تاریخ بیرون آورد و دستاوردهای آن را در قالب روایت‌های تاریخی ارائه کرد. این مقاله با روش تحلیل تاریخی، در پی پاسخ به این پرسش برآمده که کارکرد گفتمان ایران‌شناسی در خودآگاهی تاریخی و برساخت هویتی مدرن ایرانی چه بوده است؟ یافته‌های پژوهش بر آن است که در دوران مدرن، هویت امروزی بسیاری از بناهای باستانی ایرانی توسط شرق‌شناسی بازتعریف شد. با اتکا به آثار و منابع یونانی - رومی، فارسی - عربی، حفاری‌های باستان‌شناختی و بازخوانی خطوط باستانی، کلان‌روایت‌های تاریخی در بستر این گفتمان بالید و مبنایی برای خودآگاهی تاریخی و هویت‌سازی ایرانیان شد.

کلیدواژه‌ها: شرق‌شناسی، ایران‌شناسی، هویت، خودآگاهی تاریخی.

* دانشیار تاریخ پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
** دانشیار گروه تاریخ انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.



مقدمه و بیان مسئله

شرق‌شناسی از موضوعاتی است که در دهه‌های اخیر مورد توجه و بحث انتقادی قرار گرفته است. شرق‌شناسی مجموعه مطالعات منسجم در باب موضوعات و مسائل مختلف جوامع شرقی است و ایران‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های شرق‌شناسی، در برخی از اصول و مبانی با شرق‌شناسی همانند و در برخی دیگر متفاوت است. در مورد اهداف، انگیزه‌ها و شیوه پژوهش‌های شرق‌شناسی نظرات متفاوتی بیان شده است که این مطالعات را از ابزار استعمار تا صرف مطالعات علمی دانستن دربرمی‌گیرد. فارغ از این نگرش‌ها نسبت به ماهیت شرق‌شناسی، واقعیت آن است که پژوهش‌های شرق‌شناسی از منابع تولید نظریات و مفاهیم در باب ماهیت جوامع شرقی بوده و این نظریه‌ها برای شناخت و تحلیل این جوامع کم و بیش به کار گرفته می‌شود و آنچه امروزه جامعه‌شناسی تاریخی برای تحلیل و بررسی جامعه ایرانی و مناسبات آن در طول تاریخ از آن بهره می‌جوید، تا حدود زیادی تحت تأثیر گفتمان شرق‌شناسی پدید آمده است (رحمانیان و توفیق، ۱۳۹۲: ۱۶). گفتمان شرق‌شناسی در دوران مدرن و در فرایند دولت - ملت‌سازی ایرانی بیش از هر گفتمان دیگری بر هویت‌سازی ایرانیان تأثیرگذار شده و مفاهیم و سازه‌های مختلف شرق‌شناسی در ساخت هویت مدرن ایرانی به اشکال مختلف اثرگذاری داشته است. شرق‌شناسی و ابزارهای فنی آن یعنی زبان‌شناسی و باستان‌شناسی، برخی ابعاد فراموش شده تمدن و فرهنگ ایرانی پیش از اسلام را آشکار کرد و بسیاری از دستاوردهای آن را در قالب روایت‌های تاریخی در معرض دید ایرانیان قرار داد؛ شکوه تمدن‌های باستانی ایرانی را بیش‌ازپیش بر جهانیان نشان داد و مفهوم نژاد آریایی و خویشاوندی نژادی و فرهنگی ایرانیان و اروپاییان را در قالب نظریه‌هایی ارائه کرد؛ اسلام و اعراب را عامل نابودی تمدن باستانی ایران و انحطاط جامعه ایرانی بازنمایاند. بسیاری از ایران‌شناسان که به پژوهش و بررسی در مسائل ایران پرداخته‌اند، در شناسایی، احیاء و معرفی آثار علمی، هنری، ادبی و تاریخی ایران به جهان و جهانی ساختن ادبیات ایران، نقش ایفا کرده و دیدگاه‌های نوینی را درباره فرهنگ و تمدن ایرانی ایجاد کردند. برخی از زوایای تاریخ کهن ایرانی که از یادها فراموش شده بودند، با تلاش ایران‌شناسان و خواننده شدن خطوط میخی و کشفیات باستان‌شناسی و تاریخی بر همگان آشکار شدند؛ به‌طوری‌که می‌توان مدعی شد که کلان‌روایت‌های تاریخ ایران در بستر شرق‌شناسی پدید آمده است. با توجه به شرایط خاص سیاسی و اجتماعی ایران در قرن نوزدهم و به‌ویژه بیستم میلادی، ایرانیان در برساخت هویتی خود به شدت تحت تأثیر این گفتمان قرار گرفته و هنوز هم سایه نظریه‌ها و مفاهیم شرق‌شناسی بر ساحت علمی، اجتماعی و هویتی ایرانیان



حضور سنگین دارد. این مقاله با روش تحلیل تاریخی بر آن است تا تأثیر ایران‌شناسی در خودآگاهی تاریخی و هویت ملی ایرانیان را مورد تحلیل قرار داده و به این پرسش پاسخ دهد که نقش ایران‌شناسی در خودآگاهی تاریخی و برساخت هویت ملی چیست؟

پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع مقاله حاضر، آثار و پژوهش‌های چندی صورت گرفته است. مقاله سلطانی و ندیمی با عنوان «بررسی باورهای عامه درباره تخت جمشید و آرامگاه کوروش براساس منابع مکتوب عصر قاجاری» (۱۳۹۶) درمورد ذهنیت عامه مردم تا پیش از دوران مدرن و بازتعریف هویتی این آثار، پژوهشی درخور مطالعه و مراجعه است. مقاله «شرق‌شناسی اسلامی؛ ایران‌شناسی و پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه» از علی محمد طرفداری (۱۳۹۶) اثر دیگری است که تأثیرات شرق‌شناسی بر تاریخ‌نگاری‌ها و تعیین هویت برای آثار باستانی را مورد بررسی قرار داده است. رضا ضیاء‌ابراهیمی (۱۳۹۶) در کتاب *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی؛ نژاد و سیاست بی‌جاساز*، با رویکردی انتقادی، چگونگی برآمدن ناسیونالیسم ایرانی که از آن با عنوان «سیاست بی‌جاساز» نام می‌برد و تبدیل آن به ایدئولوژی دولت پهلوی را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و تلاش می‌کند بی‌اعتباری علمی بسیاری از این بنیان‌های ایدئولوژیک را که عمدتاً ساخته و پرداخته شرق‌شناسی است نشان دهد. سید هاشم حسینی (۱۳۹۰) در مقاله «نقش باستان‌شناسی در ارتقا و تقویت هویت ملی و فرهنگی ایرانیان»، دستاوردهای علم باستان‌شناسی در هویت‌سازی ایرانیان را مؤثر دانسته است. علی کریمی (۱۳۹۰) در مقاله «مطالعه تطبیقی سویه‌های شرق‌شناسانه ایران‌شناسان غربی از موریه تا فولر»، با بررسی مختصات منفی و مثبت ایرانیان از دیدگاه شرق‌شناسان، احساس تعلق قوی به ایران و پایداری تاریخی فرهنگ ایرانی را ازجمله این مختصات برآورد کرده است. این نوشتار با رویکردی نو نسبت به آثار موجود، در تلاش است فرایند تحولات هویتی و خودآگاهی تاریخی را در بستر شرق‌شناسی و تأثیرات آن بر هویت‌سازی دولت پهلوی مورد بازکاوی قرار دهد.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع پژوهش‌های تاریخی و به لحاظ ماهیت کیفی است که با توجه به موضوع آن، در مرحله گردآوری اطلاعات با مراجعه به منابع تاریخی، تحقیقاتی و اسنادی، به روش کتابخانه‌ای و در مرحله تبیین به شیوه توصیفی - تحلیلی، بر مبنای



پرسش ارائه شده انجام می شود. روش تحلیل عمدتاً بر استقرا استوار است؛ به این معنی که با مراجعه به داده ها، شامل متون، مدارک و شواهد باقی مانده می کوشد به نوعی جمع بندی نظری دست یابد.

هویت سازی در گفتمان شرق شناسی

از منظر انتقادی، گفتمان شرق شناسی را می توان حداقل دارای سه بعد اساسی دانست؛ نخست، مفهومی و پژوهشی؛ دوم، گونه ای سبک و اسلوب اندیشیدن که براساس تفاوت های هستی شناختی و معرفت شناختی بین شرق و غرب تأکید دارد و سوم، نوعی گفتمان سلطه و ابزاری برای اعمال سلطه بر شرق. اگر گونه اول را بعد علمی بدانیم، بعد دوم فلسفی و گونه سوم بعد ابزاری شرق شناسی است. ادوارد سعید با تأکید بر ابعاد دوم و سوم شرق شناسی، ادبیاتی انتقادی را در این باب استوار کرد و کسانی در غرب و شرق آرای او را در این باره بسط دادند. سعید شرق شناسی را گفتمانی می داند که به مقتضای گسترش سلطه استعماری غرب پدید آمده و در نظر دارد، هم زمان با مفاهیم و نظریات مورد نظر، شرق را مورد شناسایی قرار داده و آن را تحت سلطه قرار دهد. به طور کلی، نقش سیاست های استعماری در شکل دهی تصورات غرب به اسلام و تحلیل جوامع شرقی تعیین کننده بوده است (سعید، ۱۳۷۱: ۱۶؛ ترنر، ۱۳۸۴: ۶۲). اسلام ستیزی از ویژگی های عمده شرق شناسی است. در گفتمان شرق شناسی، دیدگاهی در مورد اسلام شکل گرفته بود که عمده آن بر این مبنا بود که: ۱- اسلام، دینی غیر الهی، فریبکارانه و بدون حقیقت است؛ ۲- اسلام دین زور و شمشیر است؛ ۳- در دین اسلام شهوات انسانی آزاد و رها شده است (الویری، ۱۳۹۰: ۵۸). در گفتمان شرق شناسی، شرق به مثابه یک متعلق شناسا (ابژه) و شرق شناس در جایگاه فاعل شناسا (سوژه) قرار می گیرد. شرق شناس با اتکا به دانش و ابزارهای پژوهش، به مطالعه و پژوهش در باب جوامع شرقی اقدام کرده و به تولید نظریه ها و مفاهیمی درباره انسان و جامعه شرقی مبادرت می کند (آشوری، ۱۳۷۶: ۲۴۹). از منظر معرفت شناختی، تاریخ شرق بنایی استدلالی متشکل از مجموعه ای از عناصر غایب جوامع غربی است؛ عناصری که مشخص کننده ویژگی های یگانه غربی است که در جوامع شرقی غایب است. از این جهت، عملکرد گفتمان شرق شناسی، تعریف تاریخ شرق به عنوان تعیین منفی تاریخ اروپا است (ولی، ۱۳۸۰: ۳۰). گفتمان شرق شناسی بر پایه اروپامحوری استوار بوده و هنوز نیز متأثر از آن است. در گفتمان اروپامحور، به همه مسائل انسان در زمینه هایی اعم از علم، تمدن، هنر، فلسفه، تاریخ، فرهنگ، شیوه زندگی و مسائل کلی، از زاویه تمدن



غربی نگریسته می‌شود. در این گفتمان، فرهنگ و تمدن انسانی در یک خط سیر واحد و تغییرناپذیر در حال حرکت است و جامعه اروپایی پیشرو آن در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها است. چنان‌که یونان در گذشته و اروپا در قرون اخیر دارای چنین نقشی بوده‌اند. مهم‌ترین رسالت گفتمان‌های مذکور این بوده است که همه‌ی اقوام، ملل و جوامع عقب‌مانده و به دور از تمدن را به‌سوی تمدن مدرن که همان تمدن اروپا است، رهنمون سازند. غرب و تمدن غربی معیاری شد که تمدن‌ها و فرهنگ‌های غیرغربی با آن سنجیده می‌شدند. شرق‌شناسی حاوی این مضمون بود که هویت انسان اروپایی در مقایسه با افراد و فرهنگ‌های غیراروپایی در سطح متعالی‌تری قرار دارد. شرق‌شناسی بر مبنای اندیشه‌هایی که در سکولاریسم، راسیونالیسم، پوزیتیویسم و اروپامحوری ریشه داشت، اسلام و دیگر تمدن‌های شرقی را عقب‌مانده، پست و در مقابل، جوامع اروپایی را پیشرفته و در اوج اهتزاز معرفی کرد (سردار، ۱۳۸۷: ۸ و ۱۰).

هرچند ایران‌شناسی از شاخه‌های شرق‌شناسی به‌شمار می‌آید و اصول کلی شرق‌شناسی بر ایران‌شناسی نیز حاکم است، ولی ازسوی دیگر، ایران‌شناسی دارای برخی ویژگی‌هایی است که آن را از کلیت شرق‌شناسی متمایز می‌سازد. به سخن دیگر، درحالی‌که منفی‌سازی، ناهم‌زمان‌سازی، کلی‌سازی و دگرسازی از ویژگی‌های کلی شرق‌شناسی در پژوهش درباره شرق و شرقی‌هاست، در بسیاری از پژوهش‌های ایران‌شناسی این ویژگی‌ها کمتر و یا در مواردی، جای خود را به همدلی، تحسین و همذات‌پنداری داده است (اشک، ۱۳۹۵: ۵۳؛ زند، ۱۳۸۹: ۱۷۷). این پژوهش با نظر به این نگاه متمایز شرق‌شناسی نسبت به ایران و آثار باستانی آن، چگونگی تأثیر آن را بر خودآگاهی ایرانیان موردبررسی قرار می‌دهد.

بازآفرینی هویت جدید برای آثار باستانی

ایران‌شناسی در بازآفرینی خاطرات تاریخی ایرانیان به‌ویژه درباره دوران باستانی ایران و بر ساخت روایت‌های تاریخی بر مبنای آن‌ها نقش مهمی ایفا کرده و به‌عبارتی، می‌توان ادعا کرد که خودآگاهی تاریخی ایرانیان به‌شدت تحت‌تأثیر گفتمان ایران‌شناسی صورت‌بندی شده است. در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی، شناخت و آگاهی از تاریخ ایران باستان و به‌ویژه از دوره ماد و هخامنشی بسیار کم و آمیخته به افسانه و اسطوره بود. این وضعیت شناختی تا دوره ناصرالدین‌شاه و کم و بیش تا مدتی بعد از آن پایدار بود. صورت‌بندی شناختی جدید و تغییر نگاه به دوران باستانی کم‌کم و به دنبال کشف آثار باستانی و بازخوانی منابع و شواهد باستانی ایران به‌وسیله شرق‌شناسان پدید آمد. علاوه بر تاریخ‌نگاری، هویت بناها و اماکن باستانی ایرانی



نیز توسط مطالعات و پژوهش‌های شرق‌شناسی بازتعریف شده است. شناسایی آثار، اشیا و بناهای بازمانده از هزاره‌ها و قرون گذشته و تهیه شناسنامه نوین برای آن‌ها، درواقع مکمل روند نگارش تاریخ باستانی بود. تا قبل از اکتشافات باستان‌شناسی و دستاوردهای شرق‌شناسی اخیر، آشنایی مردم با این آثار نه براساس اسناد باستان‌شناسی و شواهد دقیق تاریخی، بلکه بیشتر از طریق کتاب‌های تاریخی عربی - ایرانی موجود، داستان‌ها و افسانه‌های عامیانه و نقل‌قول‌های محلی فراهم می‌شد. به گزارش یک سفرنامه دوران قاجاری، از نظر بیشتر ایرانیان، تاریخ واقعی با اسلام آغاز می‌شد. اتفاقات قبل از اسلام در نظر آن‌ها در چند افسانه خلاصه می‌شود که فردوسی در داستان‌های پهلوانی خود آن‌ها را آورده است. به‌زعم پولاک، فرد ایرانی شخصیت‌های باستانی را در پوششی از افسانه و اسطوره می‌شناسد؛ او از نبردهای ایرانیان با یونانیان، از سلسله سلوکیان چیزی نشنیده و از پارت‌ها تنها بویی شنیده است. از روزگار ساسانیان، روشنایی دوره تاریخی در نظر ایرانیان ظاهر می‌شود و از ظهور اسلام است که تاریخ آن‌ها شروع می‌شود (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۹۱). اعتمادالسلطنه در این مورد گزارش مفیدی به‌دست می‌دهد که نمایانگر بازشناسی تاریخ باستانی از منظر ایران‌شناسی و روایت‌های تاریخی آن است: «این فن شریف [تاریخ‌نگاری] باوجود کثرت تصانیف در ایران، سخت سست و ضعیف بوده؛ چه از بدایت خلیفه تا اول ظهور دولت اسلام را اخبار ضعاف و عجایب خرافات از حیث اعتبار و قبول خاصه خارج کرده و در میان سلاسل قدیمه ملوک عجم، اسامی بسیاری از سلاطین سقط شده است. در این دوران جاویدان، تاریخ قدیم ایران بر کتب متأخرین از مورخین اروپا، چه متقدمین از زمان هرودت و چه مؤخرین که غالباً در قید حیات هستند، عرضه گردید و تاریخ‌های عرب و فرس و روم و یونان و مصر و فرنگ با یکدیگر تطبیق افتاد و با مسکوکات ماضیه و سایر آثار و خطوط و ائلام و رموز که از قرون سابقه و احقاب خالیه خبر می‌دهند، موازنه شد؛ اغلاط و سقطات و افسان‌ها و خرافات از اخبار صحیحیه و آثار صریحه متمیز گشت» (اعتمادالسلطنه، بی‌تا: ۱۳۱).

بسیاری از آثار تاریخی و باستانی پیش از اسلام در بین عامه با عناوین و جایگاه مذهبی و مزارات شناخته می‌شدند. این‌گونه نگاه پیشامدرن به آثاری چون تخت‌جمشید در دوره قاجار در داستان «شمس و طغرا» منعکس شده است. در مضمون این داستان، تخت‌جمشید یک بنای اعجاب‌آور است که حتی شاید، آن را نه انسان‌ها که دیوها ساخته‌اند. این دیوها و اجنه در خدمت حضرت سلیمان و جمشید، پادشاه پیشدادی، بوده‌اند. شباهت و نزدیکی جمشید و سلیمان ریشه‌هایی عمیق در ذهنیت ایرانیان داشته است. ابن‌حوقل در یکی از قدیمی‌ترین روایت‌های موجود درباره تخت‌جمشید می‌نویسد که در اصطخر، مسجدی به



نام مسجد سلیمان وجود دارد و گروهی از عوام می‌پندارند که جم پیش از ضحاک همان سلیمان است (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۴۷). در *فارسنامه* ابن بلخی آمده که مردم عمارت جمشیدی را چهل منار و پاسارگاد را نیز گور مادر سلیمان می‌خواندند (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۴۳۶ و ۳۷۰) و این روایت در منابع دوره صفوی نیز کمابیش تکرار شده است (منشی قمی، ۱۳۸۲: ۹۱۲/۲). از داستان شمس و طغرا و دیگر منابع چنین برمی‌آید که در ذهنیت و زبان ایرانیان تا عصر ناصری، اسامی و هویت تخت جمشید و آرامگاه کوروش یا پاسارگاد و دیگر اماکن باستانی در بین عامه شناخته شده نبوده است. براساس متن داستان، در ذهنیت مردم آن روزگار این بنا به عنوان مزار مادر سلیمان شناخته شده و آن را مشهد ام‌النبی نیز می‌نامیدند (سلطانی و ندیمی، ۱۳۹۶: ۸۸). نام مشهدالنبی و یا مقبره مادر سلیمان در متون قاجاری بسیار رایج بوده و در باور عمومی آن دوره، این بنا متعلق به مقبره کوروش شناخته شده نبود. در *فارسنامه* ناصری درباره مقبره مادر سلیمان آمده که چون عجم سلیمان و جم را یک نفر دانسته‌اند آن بنا را هم مقبره مادر سلیمان نامیده‌اند (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۵۵۸). این بنا در بین مردم محلی در دوره قاجار مقدس محسوب می‌شد و مقبره جایگاه زیارتگاه را برای مردم داشت (وامبری، ۱۳۷۲: ۱۱۵). کسی به جز زنان حق ورود به داخل مقبره را نداشت (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۳۹۴). نسبت دادن تخت جمشید به جمشید، پادشاه اسطوره‌ای پیشدادی در بسیاری از سفرنامه‌های عصر قاجار بیان شده است. از نوشته‌های سرجان مالکم و هیئت که در سال ۱۸۰۰ از این مکان دیدار کرده‌اند، چنین برمی‌آید که ایرانیان برآورد صحیح و کاملی از هویت این بنا نداشته‌اند. مالکم می‌نویسد که عده‌ای آن را چهل ستون و عده‌ای دیگر تخت جمشید می‌نامیدند. برخی آن را در گذشته کاخ و بعضی دیگر پرستشگاه می‌دانستند. راهنمای ایرانی هیئت اظهار کرده که در تاریخ شیراز خوانده که آنجا خانه سلیمان بوده است (مالکم، ۱۳۹۶: ۱۳۵ و ۱۲۵).

جیمز موریه در سفر به ایران در سال ۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه می‌نویسد مردم مجموعه پرسپولیس را با نام تخت جمشید یا چهل منار می‌شناختند (موریه، ۱۳۸۶: ۱۶۹). وامبری در سفرنامه‌اش در سال ۱۸۶۲ ضمن توصیف ستایش آمیزش از تخت جمشید (وامبری، ۱۳۷۲: ۱۱۴)، در دیدار با عشایر قشقایی مجاور تخت جمشید روایت می‌کند که آن‌ها معتقد بودند تخت جمشید را پادشاهی افسانه‌ای به نام جمشید بنا کرده است (سلطانی و ندیمی، ۱۳۹۶: ۸۲). ساموئل بنجامین در سفر به ایران در سال ۱۸۸۳ در بخشی از سفرنامه خود همین موضوع را روایت کرده است. وی خاطرنشان کرده علاوه بر نام معمول تخت جمشید، گاهی به این مکان چهل منار هم اطلاق شده است؛ هرچند تعداد ستون‌ها به طور دقیق چهل نبوده است (بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۱۷). با این حال، چنین برمی‌آید که با وجود ابهام در هویت تاریخی تخت جمشید، این



بنا در نگاه ایرانیان دارای ابهت و یادگاری از دوران پرشکوه تلقی می‌شده است. هنریش بروگش در سفرنامه خود در سال‌های ۱۸۶۶-۱۸۵۹ نقل می‌کند که ایرانیان همراه با کاروان او از دیدن ویرانه‌های تخت‌جمشید به شدت به هیجان آمدند و با صدای بلندی، فریاد شادمانی سر دادند. وی نظیر چنین روایتی را در کتابش *سفری به دربار سلطان صاحبقران* آورده است (بروگش، ۱۳۶۷: ۴۴۲ به نقل از سلطانی و ندیمی، ۱۳۹۶: ۸۵). گوینو می‌نویسد نام‌های صدستون، هزارستون و چهل منار نیز برای نامیدن تخت‌جمشید به کار رفته است و جمشید جای خود را به دارا یا کیخسرو کیانی و گاه سلیمان داده است. کنت دو گوینو در بازدیدش از تخت‌جمشید می‌گوید که مردم محل به آن چهل منار و به آرامگاه کوروش مقبره مادر سلیمان می‌گفتند (گوینو، ۱۳۷۴: ۱۲۰ و ۱۴۴). ادوارد براون هم در سال ۱۸۸۸ در سفرنامه‌اش آورده که ایرانیان مقبره کوروش را مسجد مادر سلیمان دانسته و آن را مقدس می‌دانند (براون، ۱۳۸۴: ۲۶۸).

بنای تخت‌جمشید و پاسارگاد به عنوان دو اثر باستانی هخامنشی، شناسنامه جدید در هویت سیاسی و اجتماعی دوران جدید ایران پیدا کرد و این آثار به نمادهای هویتی در ناسیونالیسم باستان‌گرا مبدل شدند. در دگردیسی هویتی این بناها البته مردمان بومی و محلی نمی‌خواستند بپذیرند که اینجا مقبره مادر سلیمان نیست (بروگش، ۱۳۷۴: ۲۲۵). کتاب *آثار عجم* از فرصت شیرازی اثر مهمی است که از مضامین آن می‌توان این نکته را به دست داد که چگونه جامعه تحصیل کرده ایران با اتکا به یافته‌های ایران‌شناسان، در حال بازتعریف این آثار بر مبنای هویتی جدید و کشف مجدد تاریخ و فرهنگ باستانی بودند. وی درباره هویت بنا در بین عامه می‌نویسد: «در پایین چهل منار عمارتی از سنگ سیاه بوده که مردم آنجا را به خاطر صاف و صیقلی بودن سنگ‌هایش آینه‌خانه جمشید می‌گفتند» (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۲۸۴). درباره خطوط حک شده روی بنا می‌گوید: «آریا زبانی است که خطوط میخی تخت‌جمشید به آن زبان است» (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷ ق: ۱۴۳). فرصت که در تکاپوی بازشناسی هویت تخت‌جمشید و دیگر آثار باستانی فارس بود، درمورد خط پهلوی نوشته است: «بعضی از خطوط پهلوی منقوش بر سنگ است، مثل خطوطی که در غار شاپور کازرون است. زمانی که آن خطوط را دیدم، افسوس می‌داشتم از اینکه ترجمه آن خطوط را نمی‌دانم؛ مثل افسوسی که مرا در خط میخی بود». وی ادامه می‌دهد که در جست‌وجوی دانستن معنی این خطوط، دوستی مرا به مستر بگلن معرفی کرد (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۴۹). فرصت سپس برای اطلاع از تاریخ باستانی به کتاب *اسپیگل حکیم* مراجعه کرده و نیز «از عنایات یزدانی و اتفاقات آسمانی شخصی از اهالی روس» که تاریخ و خطوط قدیمی را



می‌دانست که درخواست‌هایم را اجابت کرد. با تکیه بر اطلاعاتی که از شرق‌شناسان انگلیسی و آلمانی و روسی به‌دست می‌آورد، روایت و گزارش جدیدی که متکی بر این منابع و البته تجدیدنظر در روایت‌های سنتی است به‌دست می‌دهد. در این گزارش می‌نویسد: «مطلبی دیگر که ذکر آن واجب و لازم است، اگرچه از اظهارش اندیشه می‌نمایم که مردمان بی‌خرد و اشخاص بی‌اطلاع و خبر، هدف تیر ملامتم سازند و آن اینکه سراها و عماراتی که در تخت‌جمشید است، دخیلی به جمشید ندارد» (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۵۲). فرصت روایت تاریخی و اسامی پادشاهان را به تفصیل بیان می‌کند و اسامی پادشاهان کیانی (هخامنشی)، اشکانی و ساسانی را ارائه می‌کند. مشهد مادر سلیمان را مقبره پادشاه کوروش معرفی می‌کند (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۲۲۸). بازخوانی هویت تاریخ باستانی از منظر شرق‌شناسی در آثار فرصت به‌خوبی دیده می‌شود. فرصت در ادامه می‌نویسد: «در مشرق کرمانشاه قریه بیستون است که در کوه آنجا خطوط قدیمه بسیار است که همه را راولینسون انگلیسی قونسول بغداد ترجمه کرده، این خطوط که شرح احوال داریاوش (داریوش) است را به محمدشاه تقدیم کرد که ترجمه آن را در اینجا می‌آورم» (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۴۶۶). از شواهد دیگر در دگرگونی در هویت این بناها گزارش مهدیقلی هدایت است که مشهد ام‌النبی را قبر کیخسرو می‌داند (هدایت، ۱۳۸۵: ۲۴۶).

وقتی نخستین مسافران اروپایی به ایران گام نهادند، مدت‌ها بود که اهالی بومی ایران و فارس شناخت واقعی درباره تاریخ و آثار ایران باستان نداشتند. خود این مسافران هم بیش از آنچه در تورات یا در آثار یونانی و رومی درباره هخامنشیان و پارت‌ها خوانده بودند، چیزی نمی‌دانستند (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۲۸۳). در این مرحله، بخشی از روایات غربی در اروپا با رجوع دوباره به مؤلفانی چون گزنفون، هرودوت، کتزیاس که هخامنشیان را توصیف کرده بودند، دوباره کشف و مطرح شد. وقتی محققان توانستند نوشته‌های خط میخی را رمزگشایی کنند و نیز نخستین کاوش‌های باستان‌شناسی انجام شد، نتیجه این کاوش‌ها به‌منزله دگرگونی در دیدگاه و تغییر در نگرش نسبت به ایران باستان بود. کشف آن‌ها نه تنها اروپاییان را دوباره با محل‌ها، بناها و اسناد مکتوب آشنا کرد، این طرح‌ها، نقاشی‌ها و توصیفات راه را برای مطالعات بعدی ایران‌شناسان اروپایی باز کرد. احتمالاً قدیمی‌ترین آگاهی درباره تخت جمشید در متون اروپایی، قطعه کوتاهی در گزارش فرانسیسکن فریار ادوریک است که به سال ۱۳۲۸ م. نوشته شده است. صد سال بعد از آن، یوسافات باربارو که از سوی ونیزیان به دربار اوزون حسن فرستاده شده بود، توصیف مفصلی درباره تخت‌جمشید و پاسارگاد نوشت. باین‌حال، وی متوجه ارتباط این محل با



پادشاهان هخامنشی نشده بود. با کشف راه دریایی هندوستان، قدرت‌های اروپایی روابط نزدیک‌تری با ایران برقرار کردند. مأموران سیاسی کشورهای اروپایی در حین مأموریت‌هایشان به بازدید از اماکن باستانی ایران پرداختند. از جمله آن‌ها دون گارسیا سیلوا فیگوئه اسپانیایی بود که برای اولین بار چهل منار را همان پرسپولیس دانست. سفیر اسپانیا در دربار شاه‌عباس، تخت جمشید را به لحاظ عظمت و زیبایی چشمگیرش از آثار بارزش و تقریباً جاودانی برشمرد (دسیلوا فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۷۱ و ۱۸۸).

دیدارکننده دقیق دیگر از این مکان پیتر دلاواله ایتالیایی بود که مقایسه‌هایی بین آنچه خوانده بود با مشاهداتش انجام داد که ارزشمند است. او همچنین اولین نسخه‌های موجود از آثار خط میخی به زبان فارسی باستان را تهیه کرد و آن‌ها را به اروپا برد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۸-۱۴). فلاندن هم که در همین روزگار از ایران بازدید داشته می‌نویسد که ایرانیان تخت جمشید را چهل مناره و چهل ستون می‌نامند و مقبره کوروش را زیارتگاه قرار داده‌اند و آن را به اسم مادر سلیمان می‌نامند (فلاندن، ۲۵۳۶: ۲۶۳ و ۲۹۶). شاردن، بازرگان کنجکاو و نکته‌بین فرانسوی هم تخت جمشید را پرسپولیس دانست؛ هرچند مردمان بومی آن را چهل منار می‌نامیدند (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۳۸۲/۴). در سال ۱۶۲۴ هانریش فون پوزر آلمانی در بازگشت از هند، از تخت جمشید دیدار کرد. افراد دیگری چون تامس هربرت انگلیسی، یوهان آلبرخت فون ماندلزول اهل هلشتاین و نیز ژان فرانسوا تاورنیه فرانسوی نیز از تخت جمشید دیدار کردند. هرچند بسیاری از آن‌ها چهل منار را پرسپولیس دانستند؛ با این حال، بسیاری از دیدگاه‌هایشان خیال‌پردازانه و غیرواقعی بوده است. در سال‌های پایانی سده هفدهم، توصیف‌ها دقیق‌تر و بهتر شد. این بهبود مرهون ژان شاردن فرانسوی، کورنلیس دو بروین هلندی و انگلبرت کمپفر اهل وستفالی بود. در سال‌های ۱۷۶۷-۱۷۶۱ یک هیئت تحقیقاتی دانمارکی در نظر داشت خلأ علمی کتاب مقدس را پر کند و در زمینه تاریخ، زبان‌شناسی و علوم طبیعی و جغرافیا به پژوهش در شبه‌جزیره عربستان بپردازد. یگانه عضوی که از این هیئت زنده ماند، کارستن نیبور بود که در سال ۱۷۶۴ به تخت جمشید رسید و سه هفته در آنجا برای مطالعه و طرح‌برداری اقامت گزید. نیبور در بازدیدش گزارش کرد اهالی فارس این بنا را چهل ستون می‌نامند. این آثار چنان وی را مفتون ساخته بود که درباره آن نوشت: «خرابه‌های باشکوه تخت جمشید امروز هم ما را به شگفتی وامی‌دارد» (نیبور، ۱۳۵۴: ۷۵ و ۷۶). پسر او مورخ مشهور تاریخ باستان، بارتولد گئورک نیبور، بعدها تأثیری را که این محل بر پدرش داشت چنین توصیف کرد: «دیدن این ویرانه تا پایان عمر از ذهن او زدوده نشد».



نیبور در پرسپولیس به زحمت تلاش کرد تا رونوشت‌هایی از سنگ‌نوشته‌های سلطنتی و خطوط میخی تهیه کند. همین رونوشت‌ها چند دهه بعد زمینه کار را برای رمزگشایی و خواندن خطوط میخی فراهم کرد (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۲۸۵). این رونوشت باعث جلب‌توجه برخی از نخبگان فرهنگی اروپایی به ایران شد. یوهان گوتفرد هر در سال ۱۷۸۷ رساله مختصری درباره آن نوشت و این محل را اقامتگاه شاهان هخامنشی دانست که اسکندر فرمان آتش زدن آن را داد. سپس وی با تشریح نقش برجسته‌های خراج‌آورندگان، آن‌ها را نمودار افراد ایالات امپراتوری هخامنشی دانست. در سال ۱۸۶۵ کارستن نیبور رونوشت یازده سنگ‌نوشته خط میخی را در دو جلد منتشر کرد. نیبور فرض دلاواله مینی بر اینکه این خطوط از چپ به راست نوشته می‌شده را تأیید کرد. وی همچنین متوجه شد که سه نوع رسم‌الخط (شامل فارسی باستان، عیلامی و بابلی که آن‌ها را الفبا نامید) وجود دارند. در سال ۱۷۸۷ بارون آنتوان سیلوستر دوساسی، خاورشناس فرانسوی موفق شد ثابت کند که کتیبه‌ها دوزبانه هستند. او توانست کتیبه‌ها را ترجمه کند. در سال ۱۸۰۲ گروتفند تلاش‌های پیشین را بهبود بخشید و خط فارسی باستان را رمزگشایی کرد (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۲۹۱).

در سال ۱۷۶۲ آنکتیل دوپرون فرانسوی با نسخه‌های خطی اوستا از هند به پاریس برگشت. ترجمه او از کتاب مقدس زرتشتیان، انگیزه نهضت عظیمی در مطالعه زبان‌های ایرانی شد. این دو واقعه‌ی اکتشاف رموز خط میخی و کشف نسخه‌های اوستا و بردن آن به اروپا در پیشبرد ایران‌شناسی تأثیر بسزایی داشت (زرتشتیان، ۱۳۹۱: ۸۵). با ترجمه کتاب/اوستا در ۱۷۷۱ نهضت عظیم آشنایی با آیین‌های باستانی ایران و پژوهش‌های وسیع در باب اوستا و زبان پهلوی در اروپا آغاز شد که در طول سده‌های هجدهم و به‌ویژه قرن نوزدهم، به‌صورت بزرگ‌ترین رشته ایران‌شناسی اروپا درآمد. از این زمان به بعد، اوستا تنها یک کتاب مقدس دینی نبود، بلکه دانش زبان‌شناسی نیز به پل ارتباطی میان شرق و غرب تبدیل شد (رجبی، ۱۳۸۱: ۲۲). در زمینه شناسایی و تعیین هویت آثار باستانی ایران، هیئت اعزامی سرجان مالکم به ایران و به‌ویژه برخی از افرادش چون جیمز موریه، خالق رمان معروف حاجی بابای اصفهانی، سرهنری راولینسون و دیگران تأثیر زیادی برجای گذاشتند. آن‌ها در حین سفر به دربار فتحعلی‌شاه و در مسیر بوشهر تا تهران، به بررسی بناهای باستانی پرداخته و زمینه‌های مطالعات باستان‌شناسی دهه‌های بعدی را فراهم ساختند. موریه به قصد کشف بیشاپور در ویرانه‌های کازرون کاوش‌هایی انجام داد. سپس متوجه پاسارگاد شد و بنای معروف به آرامگاه مادر سلیمان را به‌عنوان مقبره کوروش هخامنشی معرفی کرد (کرزن، ۱۳۷۳: ۹۷/۲). در هیئت سرگور اوزلی هم گروه کثیری از باستان‌شناسان و محققان حضور



داشتند. به‌ویژه برادرش سر ویلیام اوزلی در این هیئت حضور داشت و شروع به کاوش در بیشاپور و تخت‌جمشید کرد و تعدادی از نقش‌برجسته‌های ساسانی را کشف و شناسایی کرد. در نتیجه کشفیات اوزلی، تعداد زیادی از مقابر، آثار و کتیبه‌های شاهان هخامنشی و ساسانی شناسایی و معرفی شدند و پیشرفت قابل‌ملاحظه‌ای در شناخت و بازیابی هویت این آثار به‌وجود آمد (طرفداری، ۱۳۹۷: ۳۹).

جریان دوم کشف خط میخی بیش از همه مرهون تلاش افسر انگلیسی، هنری کریس ویک راولینسون بود. وی به‌عنوان یک افسر جزء به استخدام کمپانی هند شرقی درآمد. سپس برای سازمان‌دهی ارتش ایران منصوب شد. وی میان سال‌های ۱۸۳۹-۱۸۳۵ مشاور نظامی عموی محمدشاه، محمدعلی میرزا دولتشاه، در کرمانشاه بود. وی در آنجا موفق به بررسی و مطالعه سنگ‌نبشته‌های بیستون و الوند شد. البته علاوه بر مطالعات زبان باستانی، وی مقادیر زیادی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی تهیه کرد و موقعیت مکانی رودها، کوه‌ها و شهرها را مشخص و مقایسه کرد و تحقیقات زیادی در مورد هویت بناها و آثار باستانی مناطق غرب و جنوب غربی ایران انجام داد (راولینسون، ۱۳۶۲: ۲۵). وی بخش بزرگی از سنگ‌نبشته بیستون را در سال ۱۸۴۷ رونویسی کرد و در سال ۱۸۵۱ روایت بابلی کتیبه بیستون را ترجمه و منتشر کرد. وی در سال ۱۸۵۰ به انجمن جغرافیایی سلطنتی پیوست و تا سال ۱۸۷۱ نایب‌رئیس و در سال‌های ۱۸۷۶-۱۸۷۱ رئیس انجمن بود (مارچان، ۲۰۰۹: ۵۴). با موفقیت راولینسون در خواندن و انتشار کتیبه‌های میخی باستان، این خطوط و توجه به آثار باستانی ایران بیش‌ازپیش مورد توجه واقع شد و ایران‌شناسی در دانشگاه‌های اروپایی جایی برای خود باز کرد. برای نمونه در سال ۱۲۵۳ ش. / ۱۸۷۴ م فردریش دلیچ رشته پژوهشی خط میخی را به‌عنوان زیرشاخه‌ای از شرق‌شناسی در برلین پایه‌گذاری کرد و بعدها در دیگر دانشگاه‌های آلمانی هم کم و بیش گسترش یافت (نویمان، ۱۳۹۵: ۵۰).

در قرن نوزدهم و به‌ویژه اوایل قرن بیستم، منطقه خاورمیانه به‌خاطر داشتن گنجینه‌های ارزشمند از تمدن‌های گذشته مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفت. ترکیب پول، سیاست و انگیزه‌های باستان‌شناختی این رشته علمی را رونق بخشید. رقابت‌های ابرقدرتی بین کشورهای اروپایی و آمریکا در این سال‌ها به عرصه باستان‌شناسی نیز کشیده شده بود. در ایران، بسیاری از مسافران اروپایی به دنبال نفت و آثار باستان‌شناسی بودند. اولین کاوش‌های باستان‌شناسی در شوش خوزستان به‌وسیله یک انگلیسی به نام لوفتوس در سال ۱۸۴۵ انجام شد. سپس دولت فرانسه در این زمینه فعال شد. ابتدا مارسل دیولافوا، باستان‌شناس فرانسوی در سال ۱۸۸۳ به شوش آمد و دولت فرانسه امتیاز حفاری را از ناصرالدین‌شاه



گرفت. هیئت باستان‌شناسی دیولافوا از سال ۱۸۸۵ شروع به کاوش کردند و اشیای مکشوفه را به موزه لوور بردند که جزء مهم‌ترین و نفیس‌ترین اشیای لوور است. با اعطای امتیازنامه حفاری انحصاری توسط مظفرالدین‌شاه، باستان‌شناسان فرانسوی چون دمرگان، پرشل و سپس رولند دمنکم تا زمان سردار سپهی رضاخان در ایران مشغول حفاری شدند. در سفر رضاخان به خوزستان، وی از حفاری‌های شوش بازدید و قلعه باستان‌شناسان فرانسوی را ملاحظه کرد. سپس دستور داد که هر وقت مسئول حفاری به ایران آمد، با وی ملاقات کند. به دنبال آن در سال ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م قراردادی در زمینه حفاری و اشیای عتیقه بین ایران و فرانسه بسته شد (ساکما، ۱۷۵۴۴-۲۴۰). حساسیت رضاشاه نسبت به حفاری‌های باستان‌شناسی و گزارش مأموران منجر به لغو امتیازنامه فرانسویان در اردیبهشت ۱۳۰۶ ش. در مجلس شورای ملی شد. با این حال، مقرر گردید اعضای هیئت فرانسوی در شوش فعالیت خود را ادامه دهند و در مدیریت کتابخانه و موزه ایران باستان که در آینده ساخته می‌شد مشارکت کنند. به دنبال آن، آندره گدار از سال ۱۳۰۸ به عنوان رئیس اداره عتیقات کار خود را شروع کرد. با مدیریت وی، فهرست آثار ملی ایران و نیز سلسله کتاب‌هایی درباره آثار ایران تهیه شد. در این فهرست، هویت آثار باستانی با هویت برگرفته‌شده از پژوهش‌های باستان‌شناختی معرفی شد (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰: ۳۲ و ۱۷۸).

علاوه بر شرق‌شناسی انگلیسی و فرانسوی، شرق‌شناسی آلمانی در کشفیات باستان‌شناختی و هویت‌سازی برای آن‌ها تأثیرات شگرفی داشت (زرشناس، ۱۳۹۱: ۱۵). انجمن شرق‌شناسی آلمان کار خود را وقف حفاری مناطق باستانی خاورمیانه کرده بود. پارلمان پروس، موزه سلطنتی برلین و مؤسسه باستان‌شناسی آلمان نیز از این کاوش‌ها حمایت می‌کردند. تحت تأثیر این دستاوردها بود که فردریش نیچه در *زایش تراژدی* و بعد در *چنین گفت زرتشت* به روایتی دیگر از ریشه‌های تمدن اروپا پرداخت که خوانندگان پرشماری را به خود جلب کرد (جنکینز، ۱۳۹۴: ۱۲۵). امتیاز و اهمیت تحقیقات ایرانی در آلمان در تحقیقات مربوط به زبان‌های باستانی ایران بیشتر محسوس است. از آن میان، نام هوبشمان است که او را بنیان‌گذار علم اشتقاق زبان‌های ایرانی می‌دانند. یوستی در سال ۱۹۶۳ کتاب *نام‌نامه ایرانی و اساس فقه‌اللغه ایرانی* که شامل زبان‌های ایرانی اوستایی و فارسی باستان و میانه بود را گردآوری و تألیف کرد (رجبی، ۱۳۸۱: ۳۳). تئودور نولدکه تعدادی از زبان‌های ایرانی را در کمال استادی می‌دانسته و در موضوع ایران‌شناسی کارهای باارزشی انجام داده است. همچنین، در باستان‌شناسی و هنر ایران هم آلمانی‌ها کارهای باارزشی انجام داده‌اند که هرتسفلد از معروف‌ترین آن‌هاست (زرشناس، ۱۳۹۱).



۶۲). از دیگر افراد آلمانی که در تخت سلیمان کاوش کرد و در تعیین هویت آن کوشید، ولفگانگ ناومان بود (ساکما، ۲۴۶۵۷-۲۶۴). لویی واندنبرگ هم در پشتکوه لرستان با حمایت و همکاری دولت حفاری‌هایی را انجام داد (ساکما، ۲۶۴/۲۳۴۳۵) و نتایج پژوهش‌های باستان‌شناسی را منتشر کرد (ساکما، ۲۶۴/۲۴۶۵۷). داوید استرونباخ هم از باستان‌شناسانی بود که دولت ایران اجازه داد تا در سال ۱۳۴۱ ش. به همراه موزه ایران باستان در دشت پاسارگاد حفاری کند (ساکما، ۲۴۰/۹۸۵۷۶).

هویت‌سازی در بستر ایران‌شناسی

به‌طور کلی، بین آثار و بناهای باستانی و مقوله هویت ملی پیوند محکمی وجود دارد. این آثار به گذشته تاریخی هر ملتی پیوند خورده و چهارچوب‌های فرهنگی، سیاسی و حقوقی را بازتولید می‌کنند (معصومی، ۱۳۸۳: ۵؛ حسینی، ۱۳۹۰: ۹۹). به دنبال اکتشافات زبان‌شناختی و باستان‌شناختی شرق‌شناسان، این آثار برای بسیاری از شرقیان منشأ تباری، تداوم تاریخی و آگاهی زمانی و مکانی را پدید آورد و چنین آگاهی‌هایی به‌نوبه‌خود در پروراندن هویت ملی و گرایش‌های ملی‌گرایانه آن‌ها مؤثر واقع شد (اصغرزاده، ۲۰۰۷: ۱). ایران‌شناسی با بازشناسایی تاریخ و فرهنگ گذشته در بازیابی هویت ایرانی و ساختن هویت جدید ایران و هویت ملی ایران بسیار تأثیرگذار بود. اولین روشنفکران ایرانی چون آخوندزاده، آقاخان کرمانی و جلال‌الدین میرزا برای اعتباربخشی و تأیید نوشته‌های خود به منابع شرق‌شناسی استناد می‌جستند (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۵۲). در این بین، برخی از ایران‌شناسان تأثیر بی‌بدیلی داشتند. یکی از این افراد پرفسور ارنست هرتسفلد آلمانی است. هرتسفلد به‌عنوان استاد برجسته دانشگاه فردریش ویلهلم، ازسوی وزارت آموزش و پرورش و بنیادهای فرهنگی و علمی آلمان برای شناسایی زمینه‌های پژوهش آتی خود به عراق و ایران آمد (هلوینگ و رحیمی‌پور، ۱۳۹۵: ۶۶). ریاست کاوش در تخت‌جمشید و دستاوردهای هرتسفلد در این عرصه او را به چهره‌ای بین‌المللی در عرصه باستان‌شناسی، موزه و بازار هنر تبدیل کرد (جنکینز، ۱۳۹۴: ۱۲۱). وی بناهای مهم باستانی ایران از جمله تخت‌جمشید را ثبت و مستندنگاری کرد. در سال ۱۳۰۴ به‌عنوان تنها خارجی، عضو انجمن آثار ملی شد. این انجمن در سال ۱۳۰۱ به ریاست افتخاری رضاخان سردارسپه بنیادگذاری شد؛ نخستین اثر انجمن با عنوان *فهرست آثار و ابنیه تاریخی ایران* به‌وسیله هرتسفلد در شهریور ۱۳۰۴ منتشر شد (حکمت، ۱۳۵۴: مقدمه کتاب *تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی*). به سخن روشن‌تر، هویت آثار و بناهای باستانی با



این اقدام با روایت‌های جدید ایران‌شناسی تولید و در محافل علمی و عمومی، کم‌کم رایج شد. هرتسفلد در سال ۱۳۰۵ به تهران دعوت شد تا به دولت ایران در مقام مشاور برای بنیان‌گذاری تشکیلات و اداره آثار تاریخی کمک و پشتیبانی کند. در همان سال، هرتسفلد به همراه رضاشاه به لرستان سفر کرد تا از آثار باستانی آنجا بازدید و ارزیابی به عمل آورد. گویا در همین سفر بوده است که رضاخان با گرفتن تأیید علمی از هرتسفلد نام پهلوی را برای خانواده خود برگزید (بلوشر، ۱۳۶۸: ۲۱۵). در سال ۱۳۰۵ هرتسفلد رضاشاه را در سفر به تخت‌جمشید همراهی کرد و سپس شاه از او خواست کاوش در تخت‌جمشید را بر عهده بگیرد. بدین ترتیب، از سال ۱۳۰۶ هرتسفلد برای ادامه کاوش‌ها به استخدام دولت ایران درآمد (سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰: ۱۸۶ و ۱۹۱ و ۲۱۷).

راکفلر، سرمایه‌دار بزرگ و معروف امریکایی به تشویق مؤسسه امریکایی صنایع عتیقه ایران که ریاست افتخاری آن را ویلیام جکسن بر عهده داشت و مدیریتش بر عهده پرفسور پوپ بود، حامی این کاوش‌ها شد (افسر، بی‌تا: ۸۵). بنگاه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو به مدت نه سال از سال ۱۳۰۹ ش. تا ۱۳۱۸ ش. در تخت‌جمشید حفاری کرد. دونالد مک کاون، رئیس هیئت حفاری برای تکمیل اطلاعات خود درخواست کرد تا در خوزستان هم به مدت سه سال حفاری نماید که در نامه عیسی صدیق، وزیر فرهنگ به نخست‌وزیر در ۲۳ آبان ۱۳۲۶ ش. «کمال موافقت وزارت فرهنگ» اعلام گردید و تصویب‌نامه هیئت‌وزیران در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۲۶ ش. صادر شد (ساکما، ۱۳۱۰/۵۲۷۷۹). هرتسفلد از سال ۱۳۰۸ مجله گزارش‌های باستان‌شناسی در ایران و یادبودهای ایران را راه‌اندازی کرد که به همراه فردریش زاره نتایج پژوهش‌های ایران‌شناسی را منتشر می‌کردند. پژوهش‌ها و کاوش‌های هرتسفلد که طولانی و مداوم انجام می‌شد در زمینه دستاوردهای ایران‌شناسی، نتایج و دستاوردهای شگرفی به بار آورد و در بسیاری زمینه‌ها کار اسلافش را تکمیل کرد (رجبی، ۱۳۸۱: ۳۰). هویت بسیاری از بناهای باستانی توسط هرتسفلد تعیین تکلیف نهایی شد. برای نمونه، هویت پاسارگاد در نهایت توسط هرتسفلد در سال ۱۲۹۶ ش. قطعیت یافت (هلوینگ و رحیمی‌پور، ۱۳۹۵: ۶۹). نتیجه این کاوش‌ها از منظر تأثیرگذاری خودآگاهی تاریخی و هویت‌سازی بسیار مهم بود. رضاشاه پس از بازدیدی از تخت‌جمشید در سال ۱۳۰۷ گفته بود: «تاریخ گذشته ایران از مجد و عظمت ایران حکایت می‌کند و این عظمت را در خرابه‌های تخت‌جمشید می‌توان یافت که عاری از مدح و ذم مورخان است. ... غرور ملی و وطن‌پرستی باید نصب‌العین هر فرد ایرانی باشد» (افسر، بی‌تا: ۷۹). به دنبال آن، هرتسفلد ماکت کوچکی از تخت‌جمشید را هم طراحی کرد که در موزه ایران باستان قرار



داد. تصویب قانون حفظ آثار ملی در ۱۳۰۹ش. (ساکما، ۳۱۰/۵۲۷۷۹) و قانون حفظ آثار عتیقه و نظام‌نامه اجرایی آن در آبان ۱۳۰۹ش را (ساکما، ۳۱۰/۵۲۷۷۹) در راستای هویت‌سازی جدید براساس روایت‌ها و دستاوردهای ایران‌شناسی می‌توان تعبیر کرد.

پژوهش‌های هرتسفلد با ملی‌گرایی ایرانی گره خورد و پژوهش‌های باستان‌شناسی وی با استقبال دولت پهلوی مواجه گردید. برای رضاشاه و حامیان ملی‌گرای او در دوران دگردیسی هویت سیاسی، ایجاد روایتی رسمی از گذشته تاریخی کشور اهمیت حیاتی داشت. پژوهش‌های باستان‌شناختی هرتسفلد و نگاشته‌های تاریخی‌اش تصویری قدرتمند از افتخارات ملی عرضه می‌کرد. تاریخ‌نگاری‌های او بر شواهد باستان‌شناختی مبتنی بود و دولت جدید ایران را حاکمان جامعه‌ای از نوادگان مهاجر آریایی هزاره اول پیش از میلاد به حساب می‌آورد. پژوهش‌های او ابزار مهمی برای توسعه هویت ملی ایرانی و برجسته‌سازی آن در بین ملی‌گرایان عصر پهلوی اول محسوب می‌شد و فصل مشترکی بین پژوهش‌های غربی و شرقی بود. او در بررسی تک‌تک بناهای باستانی از آن‌ها به‌مثابه نمودهایی از تاریخی یکدست و پیوسته یاد می‌کرد. چنین دیدگاهی او را با سیاستمداران و مورخان ناسیونالیست ایرانی دهه ۱۳۰۰ همسو می‌کرد (جنکینز، ۱۳۹۴: ۱۲۸ و ۱۲۹).

پژوهش پیرامون زرتشت در کتاب زرتشت و زبان / و یکی از محورهای اصلی مطالعات هرتسفلد و بسیاری از ایران‌شناسان بود. برای بسیاری از شرق‌شناسان، زرتشت اولین اصلاحگر برجسته دینی و خالق یکتاپرستی مدرن محسوب می‌شد. وی به سبب آوردن آیینی توحیدی، پیوندی حیاتی میان ادیان هندوایرانی با اروپایی محسوب می‌شد (سایکس ۱۳۶۶: ۱۰۴/۱). از نظر هرتسفلد، نیز زرتشت عامل اصلی دستیابی ایران به جایگاهی در تاریخ تمدن جهان بود. به عبارتی، زرتشت پل میان شرق و غرب بود. در سال ۱۳۰۴ هرتسفلد یادداشت‌برداری برای انجام پژوهشی گسترده درباره زرتشت را آغاز کرد که اولین نسخه‌های آن در سال ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ منتشر شد. وی سرچشمه روح ملت ایران را در آیین زرتشتی یافت. تحقیقات هرتسفلد که در قالب پنج مقاله با عنوان «گزارش‌های باستان‌شناختی از ایران» به چاپ رسید، زرتشت را در مرکز روایتی تازه از تاریخ ملی قرار داد. کار عمده هرتسفلد آن بود که زرتشت را از شخصیتی اسطوره‌ای به شخصیتی تاریخی تبدیل کرد. براساس دستاوردهای پژوهشی هرتسفلد، تاریخ هخامنشی یک نیای قدیمی و الگوی درحال تکوین برای فهم ساختار سیاسی ایران مدرن بود. هرتسفلد ایران را حتی در عهد باستان به‌مثابه نوعی تمامیت یکپارچه جغرافیایی و اداری نشان می‌داد و با این کار به تعبیر خودش، بر شکل ملی برجسته‌ای از سازمان‌دهی سیاسی



صحه می‌گذاشت. این نظریه نوآورانه با دیدگاه روبه‌رشد نخبگان ایرانی درخصوص میراث باستانی هماهنگی و سازگاری داشت (جنکینز، ۱۳۹۴: ۱۳۹ و ۱۴۰).

هرتسفلد در کتاب *تاریخ باستان‌شناختی ایران*، هویت بناها را به همگان نمایانید. در این کتاب مقبره مادر سلیمان را آرامگاه سیروس/ کوروش دانست و دیگر اینکه تاریخ ایرانی را از اسطوره‌های پیشدادی و کیانی خارج کرده و براساس استنادات باستان‌شناختی و منابع تاریخی، آن‌ها را وارد دوران تاریخی کرد. به‌طورکلی، این کتاب تصویری از ایران باستان ارائه می‌کند که امروز بیشتر نویسندگان و پژوهشگران تاریخ ایران باستان بر روایت‌های آن اجماع کلی دارند (هرتسفلد، ۱۳۵۴: ۵۹ و ۱۳۵).

کتاب دیگر هرتسفلد با عنوان *ایران در شرق باستان*، تخت‌جمشید را با دقت فراوان و به‌صورتی پژوهشگرانه از منظر باستان‌شناسی توصیفی ارائه می‌کند که بیانگر عظمت و شکوه بنا است. این بنا بسیار ستایشگرانه و تمجیدآمیز توصیف می‌شود و ویرانی آن به آتش‌افروزی اسکندر نسبت داده می‌شود (هرتسفلد، ۱۳۹۱: ۱۹۶ و ۱۹۹). هرتسفلد تمدن ایرانی را تمدنی متمایز و متفاوت از تمدن‌های همسایه در میان‌دورود بیان می‌کند و با تأکید بر اختصاص این تمدن به تمدن آریایی، آن را به لحاظ فرهنگی و تمدنی متفاوت می‌پندارد. برای نمونه در تشریح سر مجسمه انسان‌های تخت‌جمشید می‌گوید: «این سر به‌هیچ‌وجه در تداوم انواع آشوری و بابلی و متأثر از آن‌ها نیست؛ هرچند که مانند همه مجسمه‌های سازه‌ای در معماری، از جزئیات قراردادی از قبیل مو، پر و غیره برخوردار است. این نوع سر از نوع آریایی بومی است» (هرتسفلد، ۱۳۹۱: ۲۱۷). در جای دیگری تأکید می‌کند که «اهورامزدا خدای آریایی‌هاست» و این هرتسفلد است که تأکید دارد انسان بالدار همان اهورامزدا است (هرتسفلد، ۱۳۹۱: ۲۱۹ و ۲۲۰).

برخی از کلان‌روایت‌های تاریخ باستان ایران توسط هرتسفلد ساخته و پرداخته و بیان شده است و یا نوشته‌های او مهر تأیید و اعتباربخشی نهایی بر آن‌ها است. برای نمونه، تأکید دارد که آریایی‌ها زبان خود را بر بومیان تحمیل کرده و از نظر نژادی آن‌ها را در خود هضم و جذب کردند. شروع دوران تاریخی ایرانیان را هرتسفلد با ورود آریایی‌ها می‌داند. با آغاز هزاره اول پیش از میلاد تغییرات بنیادین و قطعی در ترکیب جمعیت ساکن فلات کاسپی روی می‌دهد. قوم تازه از راه رسیده‌ای که این تغییر و تحول را باعث شد، آریایی‌ها بودند. روزگار تاریخی ایران با اینان شروع می‌شود (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۱۹۶). همچنین، وی محل زندگی ایرانیان و یا ایرانویج را هم مشخص کرده و البته این تعیین او برای دیگر آثار و نوشته‌ها حجتی می‌شود که به آن استناد جسته می‌شود. از این منظر، نوشته وی مهم است که بر پیوند اقوام آریایی و نیز بر ایران به‌عنوان مهد اقوام آریایی



تأکید کرده و این دیدگاه برای ناسیونالیست‌های ایرانی و دولت پهلوی و حتی شرق‌شناسی اروپا دارای اهمیت درخوری بود: «آریاها در هزاره‌های سوم تا اواسط هزاره اول به‌صورت یکپارچه در دشت‌های پهناور حوضه آبریز سیحون و جیحون می‌زیستند. سرزمین ایوانویج با دو رودخانه وانگه‌ودایتی و رنگه در اساطیر ایرانی این زیستگاه و مهد باستانی فراموش نشده است» (هرتسفلد، ۱۳۹۱: ۱۹۶). تصویری که او از ایران ارائه داد یک ایران خودسامان، فلسفی، سرزنده، اصیل و نوآور بود. ایران نه‌تنها دژی کهنه، فرتوت و روبه‌زوال از استبداد شرقی نبود، بلکه شاهنشاهی سرزنده‌ای بود که بر تمدن یونانی تأثیر بسزایی داشته است (جنکینز، ۱۳۹۴: ۱۴۶ و ۱۴۷).

با این پژوهش‌ها، هویت‌بخشی به ایران به‌عنوان یک ملت آریایی و امپراطوری آریایی‌ها ازسوی ارنست هرتسفلد تأییدات معتبری دریافت کرد (متین‌اصغری، ۲۰۱۲: ۱۷۹). برای نمونه، علی‌اصغر حکمت از رجال عصر پهلوی درمورد کشفیات تخت‌جمشید شور و شعف خود و جامعه همگامش را از این کشفیات بیان کرده و آن را مبنایی سیاسی، فرهنگی و حقوقی برای ملت و کشور می‌بیند: «در این عصر فرخنده که توجه خاص شاهنشاه رضاشاه پهلوی، ایرانیان را به احیاء آثار و رسوم ملی کامیاب کرده، قصر دارای کبیر هخامنشی در تخت‌جمشید فارس بعد از دوهزار و چهارصد و پنجاه سال که مورد غفلت و فراموشی بود، مجدداً موردتوجه و اهتمام واقع گردید و در مهرماه ۱۳۱۲ الواحی چند که گران‌بهاترین و دیرینه‌ترین و بزرگ‌ترین سند مالکیت نیاکان ما بر آسیای مرکزی و غربی و بزرگ‌ترین محرک غیرت و افتخار ملی است به آستان یگانه فرزند برومند ایران که وجود مبارکش مظهر ایرانیت است، نیاز نمود». همچنین، درمورد ارزش اهمیت الواح مکشوفه تخت‌جمشید می‌نویسد که اهمیت تاریخی تخت‌جمشید گذشته از اینکه اطلاعات باارزشی درمورد آن و هگمتانه به‌دست می‌دهد، مرز چهار گوشه مملکت امپراطوری دارا را تعیین می‌کند (حکمت، ۱۳۱۲: ۱ و ۱۲). اخبار اکتشافات هیجان‌انگیز تخت‌جمشید که در نشریات بزرگ دنیا هم انعکاس می‌یافت، بارها رضاشاه را به تخت‌جمشید می‌کشانید. شاه در سال ۱۳۱۱ عازم تخت‌جمشید شد و پس از بازدید از آن، هرتسفلد را مورد تفقد قرار داد و گفت: «شما به تمدن خدمت می‌کنید؛ از این لحاظ از شما ممنونم» (افسر، بی‌تا: ۹۳). به دنبال پژوهش‌های هرتسفلد در باب آریایی‌ها، رضاشاه مدعی میراث آریایی‌ها شد. نام کشور را از پرشیا به ایران تغییر داد؛ زیرا نام ایران دائماً ریشه‌های تاریخی و جغرافیایی آن کشور را خاطر نشان می‌کرد. این نام‌گذاری تاحدود زیادی حاصل دستاوردهای پژوهشی هرتسفلد بود (جنکینز، ۱۳۹۴: ۱۵۰). با همه این‌ها، پایان کار هرتسفلد در ایران تراژیک بود. وی متهم به خروج غیرقانونی اشیای عتیقه از ایران شد. اشیای



موجود در اتومبیل وی توقیف شد و از آن به بعد، هرچند در محافل علمی و سیاسی ایران از احترام برخوردار بود؛ با این حال، گویا اجازه کاوش از وی سلب شد و اریک اشمیت، جانشین وی در تخت جمشید گردید (سلیمانی دهکردی، ۱۳۸۵: ۱۵۱).

نخبگان ملی‌گرای ایرانی و دولت پهلوی که به دنبال پیوند دادن ایران با گذشته باستانی بودند، انجمن آثار ملی را در سال ۱۳۰۰ به منظور حفظ، نگهداری و ترویج میراث ملی پایه‌گذاری کردند (جنکینز، ۱۳۹۴: ۱۳۳). در اردیبهشت ۱۳۰۴ سخنرانی پروفیسور پوپ امریکایی، در تالارخانه سردار اسعد بختیاری با حضور هیئت دولت و رجال درجه اول کشور و شخص سردار سپه برگزار گردید. پوپ در این سخنرانی بر نقش و سهم فرهنگی و هنری ایران در تمدن جهانی تأکید کرد و مسئولیت دولت را درباره احیای هنری و فرهنگی ایران باستان یادآور شد (عبدی، ۲۰۰۱: ۶۰). در نتیجه این سخنرانی، «حس غرور در مستمعین ایجاد شد و از آن پس نسبت به هنرهای ملی توجه خاص مبذول گردید» (صدیق، ۱۳۵۲: ۲۹۶ و ۲۹۷). ادامه‌دهنده این راه، پروفیسور آرتور کریستن‌سن دانمارکی بود که با نگارش کتاب تأثیرگذارش، *ایران در زمان ساسانیان* و دیگر آثار مرتبط با دوره باستانی ایران، چشم‌انداز تازه‌ای را به روی ایرانیان علاقه‌مند به تاریخ و فرهنگ باستانی باز کرد. کلان‌روایت‌های کریستن‌سن هنوز هم بر تاریخ‌نگاری ایران پیش از اسلام مسلط است. وی در آثارش تصویر یک امپراطوری به شدت متمرکز را ارائه می‌دهد که هنجارهای دولت و حاکمیت مطلقه یک پادشاه بر قلمرو گسترده امپراطوری حاکمیت داشت. دولت ساسانی از نظر وی یک امپراطوری با یک هویت منسجم و یکپارچه بود (امانت و وجدانی، ۲۰۱۲: ۱۷۹). هویت‌یابی از طریق فعالیت هیئت‌های باستان‌شناسی در دوره محمدرضا شاه هم ادامه یافت و دولت از کاوش‌های این هیئت‌ها حمایت می‌کرد. در سال ۱۳۳۸ ش. بر طبق مواد ۱۳ و ۱۴ قانون و مواد ۲۵ تا ۲۹ و ۳۱ آیین‌نامه اشیای عتیقه، اجازه خاک‌برداری و کاوش در سیستان به مدت چهار سال، به هیئت علمی مشترک ایران و ایتالیا به ریاست جیوزپ توجی واگذار شد (ساکما، ۳۱۰/۵۲۷۷۹). همچنین، اجازه کاوش علمی در مسجد سلیمان در همین سال به رومن گیرشمن با شرکت موزه ایران باستان داده شد (ساکما، ۲۴۰/۹۸۵۷۶). در سال ۱۳۴۲ ش. اجازه خاک‌برداری و کاوش در کناره‌های جنوبی دریای خزر و دامنه‌های شمالی البرز و همچنین، شمال غرب ایران به مدت یک سال به هیئت علمی دانشگاه شیکاگو به ریاست رالفی سالکی به همراه موزه ایران باستان داده شد (ساکما، ۲۴۰/۹۸۵۷۶). همه این حفاری‌های با مصوبه هیئت وزیران انجام می‌شد. تعدد هیئت‌های حفاری خارجی در ایران در این مقطع به گونه‌ای بود که گویی هیئت‌های باستان‌شناسی و موزه‌ها نیز با هم رقابت دارند.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در گذار از عصر سنت به دوران مدرن، درک انسان ایرانی از هویت ملی خود دچار دگرگونی زیادی شد. در این بین، دستاوردهای ایران‌شناسی در بازتعریف و بازشناسی آثار باستانی و روایت‌های تاریخی پیشااسلامی ایران بسیار بااهمیت و تأثیرگذار تلقی می‌شود. این پژوهش این پرسش را موردبررسی و تحلیل قرار داد که کارکرد گفتمان ایران‌شناسی در خودآگاهی تاریخی و برساخت هویتی مدرن ایرانی چه بوده است؟ بررسی اسناد و سفرنامه‌ها و منابع این دوران چنین می‌نماید که به‌طورکلی، ذهنیت و دریافت ایرانیان در بستر دستاوردهای ایران‌شناسی دچار تغییر شد. به دنبال کشفیات زبان‌شناسی و باستان‌شناسی آثار و بناهای باستانی که مبتنی بر روایات عامیانه شناخته می‌شد، در بازتعریف جدید، هویتی متمایز یافت و گزارش‌های تاریخی نیز در بستر ایران‌شناسی، دگرگونی بنیادی یافت. با توجه به شرایط سیاسی - اجتماعی ایران در قرن نوزدهم و بیستم و تکاپوی نخبگان ایرانی برای برسازی هویتی جدید و نیاز دولت پهلوی به این منابع هویت‌ساز، بین دستاوردهای ایران‌شناسی در زمینه فرهنگ و تاریخ ایران و آرمان‌های سیاسی و اجتماعی نخبگان سیاسی - فرهنگی ایرانی، یک این‌همانی برقرار شد و این بناها و روایت‌های تاریخی جدید، مبنایی برای خودآگاهی ایرانیان در دوران جدید و نیز بستری برای هویت‌سازی شد که در پروژه هویت‌سازی دولت پهلوی به‌کار گرفته شد.

منابع

- ابن‌بلخی (۱۳۷۴). *فارسانامه*. تصحیح منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن‌حوقل، محمد (۱۳۴۵). *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اشک، دالن (۱۳۹۵). «ایران‌شناسی از سبک فکری شرق‌شناسانه عاری بوده است»، *اطلاعات حکمت و معرفت*. سال یازدهم. شماره ۳. بهار: ۵۲-۵۴.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (بی‌تا). *المآثر و الآثار*. جلد ۱. به کوشش ایرج افشار. بی‌جا: بی‌نا.
- افسر، کرامت‌الله (بی‌تا). *پاسداری از آثار باستانی در عصر پهلوی*. بی‌جا: بی‌نا.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷). *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*. تهران: انتشارات پیام.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۶). *ما و مدرنیت*. تهران: صراط.
- الویری، محسن (۱۳۹۰). *مطالعات اسلامی در غرب*. تهران: سمت.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۴). *یک سال در میان ایرانیان*. ترجمه مانی صالحی علامه. تهران: اختران.
- بروگش، هینریش (۱۳۷۴). *در سرزمین آفتاب*. ترجمه مجید جلیل‌وند. تهران: مرکز.
- بلوشر، ویپر فون (۱۳۶۸). *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. بی‌جا: انتشارات خوارزمی. چاپ دوم.
- بنجامین، ساموئل (۱۳۶۳). *ایران و ایرانیان*. ترجمه محمدحسین کردبچه. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.



- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). *سفرنامه پولاک*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ترنر، برایان اس. (۱۳۸۴). *شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن*. ترجمه محمدعلی محمدی. تهران: نشر یادآوران.
- جنکینز، جنیفر (۱۳۹۴). «ارنست هرتسفلد در ایران»، *ایران‌نامه*. سال سی‌ام، شماره ۲. تابستان: ۱۵۸-۱۱۸.
- حسینی، سیدهاشم (۱۳۹۰). «نقش باستان‌شناسی در ارتقا و تقویت هویت ملی و فرهنگی ایرانیان»، *مطالعات ایرانی*. سال دهم، شماره ۲۰: ۹۳-۱۱۰.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۱۲). *ارنست هرتسفلد، کشف الواح تاریخی؛ سند بنای تخت جمشید*. بی‌جا: مطبعه روشنایی.
- ----- (۱۳۵۴). *مقدمه کتاب تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی*. امیل هرتسفلد. ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- دیسلوا فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳). *سفرنامه دن گارسیا دیسلوا فیگوئروا*. ترجمه غلامرضا سمعی. تهران: نشر نو.
- دلاواله، پیترو (۱۳۷۰). *سفرنامه دلاواله*. ترجمه شجاع‌الدین شفا. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- دیولافوا، ژان (۱۳۷۱). *ایران، کلمه و شوش*. ترجمه محمدعلی فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- راولینسون، هنری (۱۳۶۲). *سفرنامه راولینسون*. ترجمه سکندر امان‌اللهی. تهران: آگاه.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۱). *ایران‌شناسی؛ فرازها و فرودها*. به کوشش کیانوش کیانی. تهران: انتشارات توس.
- رحمانیان، داریوش؛ توفیق، ابراهیم (۱۳۹۲). «سنت‌های شرق‌شناسی در مطالعات اسلامی - ایرانی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*. شماره ۱۸۳: ۲۳-۱۰.
- زرشناس، زهره (۱۳۹۱). *درآمدی بر ایران‌شناسی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زند، زاگرس (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی»، *مطالعات ملی*. دوره ۴۲، سال یازدهم، شماره ۲: ۱۸۲-۱۵۳.
- سازمان اسناد ملی ایران (۱۳۸۰). *اسناد هیئت‌های باستان‌شناسی در ایران ۱۲۵۴-۱۳۴۵* ش. به کوشش مرضیه یزدانی. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۶). *سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده هزار مایل در ایران*. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- سردار، ضیاءالدین (۱۳۸۷). *شرق‌شناسی*. ترجمه محمدعلی قاسمی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۱). *شرق‌شناسی*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سلطانی، مهدی؛ ندیمی، هادی (۱۳۹۶). «بررسی باورهای عامه درباره تخت جمشید و آرامگاه کوروش براساس منابع مکتوب عصر قاجاری»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*. سال نهم، شماره ۳۴، زمستان ۱۳۹۶: ۹۶-۷۷.
- سلیمانی دهکردی، کریم (۱۳۸۵). «پروفسور هرتسفلد و خروج غیرقانونی آثار باستانی»، *پژوهشنامه علوم انسانی*. شماره ۵۱، پاییز: ۱۵۶-۱۵۴.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲). *سفرنامه شاردن*. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.
- صدیق، عیسی (۱۳۵۲). *یادگار عمر*، جلد ۱. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- ضیاء‌ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶). *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی؛ نژاد و سیاست بی‌جاساز*. ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز.
- طرفداری، علی محمد (۱۳۹۷). *ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری و شکل‌گیری هویت ملی نوین در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- فرصت شیرازی، محمدبن نصیر (۱۳۷۷). *آثار عجم*. تهران: امیرکبیر.
- فسائی، حسن‌بن حسن (۱۳۶۷). *فارس‌نامه ناصری*. به تصحیح منصور رستگار فسائی. تهران: امیرکبیر.
- فلاندن، اوژن (۲۵۳۶). *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*. ترجمه حسین نورصادق. بی‌جا: نقش جهان.
- کرزن، جرج ن. (۱۳۷۳). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.



- کریمی، علی (۱۳۹۰). «مطالعه تطبیقی سویه‌های شرق‌شناسانه ایران‌شناسان غربی از موریه تا فولر»، *مطالعات ملی*. ۴۷. سال دوازدهم. شماره ۳: ۵۲-۲۵.
- گوینو، کنت دو (۱۳۷۴). *سه سال در آسیا*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: قطره.
- مالکم، سر جان (۱۳۹۶). *نماهایی از ایران*. ترجمه شهلا طهماسبی. تهران: ققنوس.
- معصومی، غلامرضا (۱۳۸۳). *تاریخچه علم باستان‌شناسی*. تهران: سمت.
- منشی قمی، احمدبن حسین (۱۳۸۲). *خلاصه‌التواریخ*. تهران: دانشگاه تهران.
- موریه، جیمز جاستی (۱۳۸۶). *سفرنامه جیمز موریه*. ترجمه ابوالقاسم سرّی. تهران: توس.
- نویمان، گئورگ (۱۳۹۵). *تهران ۵۰: تاریخچه نیم‌قرن حضور باستان‌شناسان آلمانی در ایران*. ترجمه حمید فهیمی. تهران: موزه ملی ایران.
- نیبور، کارستن (۱۳۵۴). *سفرنامه کارستن نیبور*. ترجمه پرویز رجبی. تهران: توکا.
- وامبری، آرمینیوس (۱۳۷۲). *زندگی و سفرهای وامبری یا سیاحت درویش دروغین*. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ولی، عباس (۱۳۸۰). *ایران پیش از سرمایه‌داری*. ترجمه حسن شمس‌آوری. تهران: نشر مرکز.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۷). *ایران باستان*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- هدایت، مهدقلی (۱۳۸۵). *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار.
- هرتسفلد، امیل (۱۳۵۴). *تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی*. ترجمه علی‌اصغر حکمت. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- ----- (۱۳۹۱). *ایران در شرق باستان*. ترجمه محمد شریفی و نعمت‌آباد. تهران: نشر فرزانه و شرکت ملی صنایع مس ایران.
- هلوینگ، باربارا؛ رحیمی‌پور، پاتریسیا (۱۳۹۵). *تهران ۵۰: تاریخچه نیم‌قرن حضور باستان‌شناسان آلمانی در ایران*. ترجمه حمید فهیمی. تهران: موزه ملی ایران.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۱۷۵۴۴-۲۴۰.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۶۴/۲۴۶۵۷.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۶۴/۲۳۴۳۵.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۲۴۰/۹۸۵۷۶.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)، ۳۱۰/۵۲۷۷۹.
- Asgharzadeh, Alireza, (2007). *Iran and the challeng of diversity*. New York: Palgrave Macmillan.
- Abdi, kamyar (2001). "Nationalism and the development of archeology in Iran", *Journal of archeology*. vol. 105, No. 1. p. 51-76.
- Amanat, Abas and Vejdani, Farzin (2012), *The Academic debate on Iranian identity: Iran facing other*, new York, palgrave macmila.
- Marchan, Suzanne L. (2009). *German orientalism in the age of empire, religion, race and scholarship*. Washington: Cambridge University Press.
- Matinasgari, Afshin (2012). *the Academic debate on Iranian identity: Iran facing other*, ed by: Amanat. Abas and Farzin vejdani. new York: palgrave macmila.